

آیه ۵۸ - ۶۰

آیه و ترجمه

و لما جاء امرنا نجينا هودا و الذين آمنوا معه برحمة منا و نجينهم من عذاب غليظ ۵۸

و تلك عاد جحدوا بآيت ربهم و عصوا رسله و اتبعوا امر كل جبار عنيد ۵۹
و اتبعوا في هذه الدنيا لعنة و يوم القيامة الا ان عادا كفروا ربهم الا بعدا لعاد قوم هود ۶۰

ترجمه :

۵۸ - و هنگامی که فرمان ما فرا رسید هود و آنها را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود نجات بخشیدیم و از عذاب شدید آنها را رها ساختیم.
۵۹ - و این قوم عاد بود که آیات پروردگارشان را انکار کردند و رسولان او را معصیت نمودند و از فرمان هر ستمگر دشمن حق پیروی کردند.
۶۰ - بدنبال آنها در این جهان لعنت (و نام ننگین) ماند و در قیامت (گفته می شود) بدانید عاد نسبت به پروردگارشان کفر ورزیدند، دور باد عاد، قوم هود، (از رحمت خدا و خیر و سعادت).

تفسیر :

لعن و نفرین ابدی بر این قوم ستمگر

در آخرین قسمت از آیات مربوط به سرگذشت قوم عاد و پیامبرشان هود

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۴۱

به مجازات دردناک این سرکشان اشاره کرده، نخست می گوید:
هنگامی که فرمان ما دائر به مجازاتشان فرا رسید، هود و کسانی را که با اوایمان آورده بودند به خاطر رحمت و لطف خاصی که به آنان داشتیم رهائی بخشید (و لما جاء امرنا نجينا هودا و الذين آمنوا معه برحمة منا).
و باز برای تاکید بیشتر می فرماید: و ما این قوم با ایمان را از عذاب شدید و غلیظ رهائی بخشیدیم (و نجينا هم من عذاب غليظ).
جالب اینکه: قبل از آنکه مجازات افراد بی ایمان و یاغی و ستمکار را بیان کند، نجات و رهائی قوم با ایمان را ذکر می کند، تا این پندار پیدانشود که به هنگام عذاب الهی طبق ضرب المثل معروف خشک و تر باهم خواهند سوخت، چرا که

او حکیم است و عادل، و محال است که حتی یک فرد با ایمان را در میان انبوهی بی ایمان و گناهکار مجازات کند.

بلکه رحمت الهی این گونه اشخاص را قبل از درگیر شدن مجازات به محل امن و امانی منتقل می سازد، چنانکه دیدیم قبل از آنکه طوفان فرارسد کشتی نجات نوح آماده بود و پیش از آنکه شهرهای لوط در هم کوبیده شود شب هنگام لوط و تعداد معدود یاران با ایمانش به فرمان الهی خارج شدند. در اینک جمله نجینا (رهائی بخشیدیم) چرا در این آیه تکرار شده تفسیرهای گوناگونی وجود دارد، بعضی معتقدند که نجینا در مرحله اول اشاره به رهائی بخشیدن از مجازات دنیا است و در مرحله دوم رهائی از عذاب آخرت است که با توصیف به غلیظ بودن نیز کاملاً سازگار است. بعضی دیگر به نکته لطیفی اشاره کرده اند که چون سخن از رحمت الهی به میان آمده اگر بلافاصله کلمه عذاب تکرار می شد تناسب نداشت، رحمت کجا و عذاب غلیظ کجا، لذا نجینا بار دیگر تکرار شده تا میان این دو فاصله بیفتد و چیزی از شدت عذاب و تاکید روی آن کاسته نشود.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۴۲

این نکته را نیز باید مورد توجه قرار داد که در آیات قرآن در چهار مورد عذاب توصیف به غلیظ شده است که با دقت در آن آیات چنین به نظر می رسد که عذاب غلیظ مربوط به سرای دیگر است مخصوصاً آیات سوره ابراهیم که در آن اشاره بر عذاب غلیظ شده است با صراحت حال دوزخیان را بیان می دارد. و باید هم چنین باشد چرا که هر اندازه عذاب دنیا شدید باشد باز در برابر عذاب آخرت خفیف و کم اهمیت است.

این تناسب نیز قابل ملاحظه است که قوم عاد چنانکه در سوره قمر و سوره حاقه به خواست خدا خواهد آمد، افراد خشن و درشت و بلند قامت بودند، که اندام آنها به تنه درختان نخل تشبیه شده و به همین نسبت ساختمانهای محکم و بزرگ و بلند داشتند تا آنجا که در تاریخ قبل از اسلام می خوانیم: عربها بئسهای بلند و محکم را به عاد نسبت می دادند و می گفتند عادی لذا عذاب آنها نیز مانند خودشان غلیظ و خشن بوده است، نه تنها در جهان دیگر، در این دنیا نیز مجازات آنها بسیار شدید و خشن بود، چنانکه در تفسیر سوره های فوق خواهد آمد.

بعداً گناهان قوم عاد را در سه موضوع خلاصه می کند: نخست اینکه آنها آیات

پیرو دگارشان را انکار کردند، و با لجاجت، هر گونه دلیل و مدرک روشنی را بر صدق دعوت پیامبرشان منکر شدند (و تلک عاد جحد و ابایات ربهم). دیگر اینکه آنها از نظر عمل نیز به عصیان و سرکشی در برابر پیامبران برخاستند (و عصوا رسله) اینک رسال به صورت جمع بیان شده یا به خاطر آن است که دعوت همه پیامبران بسوی یک واقعیت است (توحید و شاخه‌های آن) بنابراین انکار

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۴۳

یک پیامبر در حکم انکار همه پیامبران است، و یا اینکه هود آنها را به ایمان به انبیای پیشین نیز دعوت می‌کرد و آنها انکار می‌کردند. سومین گناهشان این بود که فرمان خدا را رها کرده و از فرمان هر جبار عنیدی پیروی می‌کردند (و اتباعوا امر کل جبار عنید) چه گناهی از این گناهان بالاتر، ترک ایمان، مخالفت پیامبران و گردن نهادن به فرمان جباران عنید.

جبار به کسی می‌گویند که از روی خشم و غضب می‌زند و می‌کشد و نابود می‌کند، و پیرو فرمان عقل نیست و به تعبیر دیگر جبار کسی است که دیگری را مجبور به پیروی خود می‌کند و یا می‌خواهد نقص خود را با ادعای عظمت و تکبر ظاهراً بر طرف سازد، و عنید کسی است که باحق و حقیقت، فوق العاده مخالف است و هیچگاه زیر بار حق نمی‌رود.

این دو صفت، صفت بارز طاغوتها و مستکبران هر عصر و زمان است، که هرگز گوششان بدهکار حرف حق نیست، و با هر کس مخالف شدند با قساوت و بی‌رحمی، شکنجه می‌کنند و می‌کوبند و از میان می‌برند. در اینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه اگر جبار معنایش این است، چرا یکی از صفات خدا در قرآن سوره حشر آیه ۲۳ و سایر منابع اسلامی جبار ذکر شده است؟

پاسخ اینک: جبار در اصل ریشه لغت همانگونه که در بالا اشاره کردیم، یا از ماده جبر به معنی قهر و غلبه و قدرت است و یا از ماده جبران به معنی برطرف ساختن نقص چیزی است.

ولی جبار چه به معنی اول باشد یا دوم در دو شکل به کار می‌رود، گاهی به صورت مذمت و آن در موردی است که انسانی بخواهد کمبودها و نقائص خود را با خود برتر بینی و تکبر و ادعاهای غلط جبران کند، و یا اینکه بخواهد

دیگری را در برابر اراده و خواست دل خویش مقهور و ذلیل سازد. این معنی در بسیاری از آیات قرآن آمده و با صفات مذموم دیگری احیاناً همراه است مانند آیه فوق که توأم با عنید ذکر شده و در آیه ۳۲ سوره مریم از زبان عیسی پیامبر خدا می‌خوانیم و لم يجعلنی جبار اشقیا خداوند مرا جبار شقی قرار نداده است، و یا در حالات بنی اسرائیل درباره ساکنان ستمگر بیت المقدس می‌خوانیم که آنها به موسی گفتند ان فیها قوما جبارین: در این سر زمین گروهی ستمگر و ستم پیشه‌اند (مأثده آیه ۲۲)

اما گاه جبار از هممین دو ریشه در معنی مدح به کار می‌رود و به کسی گفته می‌شود که نیازمندیهای مردم و نقائص آنها را جبران می‌کند، و استخوانهای شکسته را پیوند می‌دهد، و یا اینکه دارای قدرت فراوانی است که غیر او در برابر او خاضع می‌باشند بی آنکه بخواهد بر کسی ستم کند و یا از قدرتش سوء استفاده نماید و به هممین جهت، جبار به هنگامی که به این معنی باشد با صفات مدح دیگر همراه می‌گردد چنانکه در آیه ۲۳ سوره حشر می‌خوانیم الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر: او فرمانروای پاک و منزهی است که بندگانش هرگز از او ستم نمی‌بینند، و نگهبان و حافظ غیر قابل شکست و قدرتمند و برتر است

روشن است که صفاتی همچون قدوس و سلام و مؤمن، هرگز با جبار به معنی ظالم و ستمگر، و متکبر به معنی خود برتر بین سازگار نیست، و این عبارت به خوبی نشان می‌دهد که جبار در اینجا به معنی دوم است.

ولی از آنجا که بعضی تنها پاره‌ای از استعمالات جبار را در نظر گرفته و به ریشه لغت و معانی متعدد آن توجه نکرده‌اند، چنین پنداشته‌اند که به کاربرد آن درباره خداوند صحیح به نظر نمی‌رسد (و همچنین واژه متکبر) اما با در نظر

گرفتن ریشه‌های اصلی لغت، ایراد برطرف می‌شود. در آخرین آیه مورد بحث که داستان هود و قوم عاد در آنجا به آن پایان می‌گیرد، نتیجه اعمال زشت و نادرست آنها را چنین بیان می‌کند: آنها بخاطر اعمالشان در این دنیا مورد لعن و نفرین واقع شدند، و بعد

از مرگشان جز نام بد و تاریخ ننگین از آنها باقی نماند (و اتبعوا فی هذه الدنيا لعنة).

و در روز رستاخیز گفته می‌شود: بدانید که قوم عاد پروردگارشان را انکار کردند (و یوم القيامة الا ان عادا کفروا ربهم). دور باد عاد، قوم هود از رحمت پروردگار (الا بعدا لعاد قوم هود) با اینکه کلمه عاد برای معرفی این گروه کافی است در آیه فوق بعد از ذکر عاد، قوم هود نیز ذکر شده است که هم تاکید را می‌رساند و هم اشاره به این است این گروه همان کسانی هستند که پیامبر دلسوزشان هود را آنهمه ناراحت و متهم ساختند، و به همین جهت از رحمت خداوند دورند.

نکته ها :

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

۱ - قوم عاد از نظر تاریخ

گرچه بعضی از مورخان غربی مانند اسپرینگل خواسته‌اند وجود قوم عاد را از نظر تاریخی منکر شوند شاید به دلیل اینکه در غیر آثار اسلامی ذکری از آن نییافته‌اند و در کتب عهد قدیم (تورات) اثری از آن ندیده‌اند، ولی مدارکی در دست است که نشان می‌دهد قصه عاد بطور اجمال در زمان جاهلیت عرب مشهور

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۴۶

بوده، و شعرای پیش از اسلام نیز از قوم هود سخن گفته‌اند، حتی در عصر جاهلیت بناهای بلند و محکم را به عاد نسبت می‌دادند و بر آن کلمه عادی اطلاق می‌کردند.

بعضی از مورخان معتقدند عاد بر دو قبیله اطلاق می‌شود، قبیله‌ای از انسانهای قبل از تاریخ بوده‌اند که در جزیره عربستان زندگی می‌کرده‌اند، سپس از میان رفتند و آثارشان نیز از میان رفت، و تاریخ بشر از زندگی آنان جز افسانه‌هایی که قابل اطمینان نیست حفظ نکرده است، و تعبیر قرآن عاد الاولى (سوره نجم آیه ۵۰) را اشاره به همین گرفته‌اند.

اما در دوران تاریخ بشر و احتمالاً در حدود ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح یا قدیمتر، قوم دیگری به نام عاد وجود داشتند که در سرزمین احقاف یا یمن زندگی می‌کردند.

آنها دارای قسامتهائی طویل و اندامی قوی و پر قدرت بودند، و به همین دلیل

جنگ اورانی زبده محسوب می شدند.

به علاوه از نظر تمدن تا حدود زیادی پیشرفته بودند، شهرهای آباد، زمینهای خرم و سرسبز، باغهای پرطراوت داشتند آنچنانکه قرآن در توصیف آنها می گوید التی لم تخلق مثلها فی البلاد: نظیر آن در بلاد جهان خلق نشده بود (فجر آیه ۸)

به همین جهت بعضی از مستشرقین گفته اند که قوم عاد در حدود برهوت (یکی از نواحی حضرموت یمن) زندگی می کردند و بر اثر آتشفشانهای اطراف بسیاری از آنها از میان رفتند و بقایایشان متفرق شدند. به هر حال این قوم مدتی در ناز و نعمت به سر می بردند، ولی آنچنان که شیوه بیشتر متنعمان است مست غرور و غفلت شدند و از قدرتشان برای ظلم و ستم و استعمار و استثمار دیگران سوء استفاده کردند و مستکبران و جباران عنید را

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۴۷

پیشوای خود ساختند، آئین بت پرستی را بر پا نمودند و به هنگام دعوت پیامبرشان هود با آنهمه تلاش و کوششی که در پند و اندرز و روشن ساختن اندیشه و افکار آنان و اتمام حجت نسبت به ایشان داشت نه تنها کمترین وقعی ننهادند بلکه به خاموش کردن ندای این مرد بزرگ حق طلب برخاستند.

گاهی او را به جنون و سفاهت نسبت دادند و زمانی از خشم خدایان وی را ترساندند، اما او همچون کوه در مقابل خشم این قوم مغرور و زورمند ایستادگی به خرج داد، و سرانجام توانست گروهی در حدود چهار هزار نفر را پاکسازی کرده و به آئین حق بخواند، اما دیگران بر لجاجت و عناد خود باقی ماندند.

سرانجام چنانکه در آیات سوره ذاریات و حاقه و قمر خواهد آمد، طوفان شدید و بسیار کوبنده ای به مدت هفت شب و شش روز بر آنها مسلط شد که قصرهایشان را در هم کوبید، و اجسادشان را همچون برگهای پائیزی بر امواج باد سوار کرد و به اطراف پراکنده ساخت، مؤمنان راستین را قبلا از میان آنان بیرون برد و نجات داد، و زندگانی و سر نوشتشان درس بزرگ عبرتی برای همه جباران و خود کامگان گشت.

۲- لعن و نفرین ابدی بر قوم عاد باد

این تعبیر و مشابه آن در آیات متعددی از قرآن درباره اقوام مختلفی آمده است

که پس از شرح بخشی از حالات آنها می‌فرماید: الا بعدا لثمود (سوره هود آیه ۶۸) الا بعدا لمدين كما بعدت ثمود (سوره هود آیه ۸۹) فبعدا للقوم الظالمين (سوره مؤمنون آیه ۴۱) فبعدا لقوم لا يؤمنون (سوره مؤمنون آیه ۴۴) و همچنین در داستان نوح قبلا خواندیم و قيل بعدا للقوم الظالمين (سوره هود آیه ۴۴)

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۴۸

در تمام این آیات، نفرین شعار گونه‌ای درباره کسانی که گناه عظیمی انجام داده‌اند، دایره به دوری آنها از رحمت خداوند شده است. این درست به شعارهایی می‌ماند که امروز برای افراد و گروههای سرکش و استعمارگر و ستم پیشه گفته می‌شود، منتها این شعار قرآنی بقدری جالب و جامع است که تنها ناظر به یک جنبه و یک بعد نیست، چرا که وقتی می‌گوئیم دور باد فلان گروه، هم دوری از رحمت خداوندرا شامل می‌شود هم دوری از سعادت، و هم دوری از هر گونه خیر و برکت و نعمت، و هم دوری از بندگان خدا. البته دوری آنها از خیر و سعادت عکس‌العمل دوریشان در درون جان و فکر و در محیط عمل از خدا و خلق خداست، چرا که هر گونه ایده و عملی بازتابی در سرای دیگر و جهان پس از مرگ دارد، بازتابی کاملاً مشابه آن و به همین دلیل این دوریها در این جهان سرچشمه بعد و دوری در آخرت، از رحمت و عفو و بخشش و مواهب الهی خواهد بود.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۴۹

آیه ۶۱

آیه و ترجمه

و الی ثمود اخاهم صلحا قال یقوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره هوانشاکم من الارض و استعمرکم فیها فاستغفروه ثم توبوا الیه ان ربی قریب مجیب ۶۱
ترجمه :

۶۱ - و به سوی (قوم) ثمود برادرشان صالح را فرستادیم، گفت: ای قوم من! الله را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست، او است که شما را از زمین آفرید و آبادی آنرا به شما واگذار نمود، از او آمرزش بطلبید سپس به سوی از باز گردید که پروردگارم (به بندگان خود) نزدیک و اجابت کننده (تقاضاهای آنها) است.

تفسیر :

آغاز سرگذشت قوم ثمود سرگذشت قوم عاد با تمام درسهای عبرت‌انگیزش به طور فشرده پایان یافت و اکنون نوبت قوم ثمود است همان جمعیتی که طبق نقل تواریخ در سرزمین وادی القری در میان مدینه و شام زندگی داشتند.

باز در اینجا می‌بینیم که قرآن مجید هنگامی که سخن از پیامبر آنها صالح می‌گوید به عنوان برادر از او یاد می‌کند، چه تعبیری از این رساتر و زیباتر که به قسمتی از محتوای آن در تفسیر آیات گذشته اشاره کردیم: برادری دلسوز و مهربان که جز خیر خواهی هدف دیگری ندارد. ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم (و الی ثمود اخاهم صالحا) باز می‌بینیم برنامه صالح همان برنامه اصولی همه پیامبران است، برنامه‌ای که از توحید و نفی هر گونه شرک و بت پرستی که خمیر مایه تمام رنجهای بشر است، آغاز می‌شود

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۵۰

گفت ای قوم من! خدا را پرستش کنید که هیچ معبودی جز او نیست (قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره)
سپس برای تحریک حس حقشناسی آنها به گوشه‌ای از نعمتهای مهم‌پروردگار که سراسر وجودشانرا فرا گرفته اشاره کرده، می‌گوید:
او کسی است که شما را از زمین آفرید (هو انشاکم من الارض)
زمین و آن خاک بی‌ارزش و بی‌مقدار کجا و این وجود عالی و خلقت بدیع کجا؟
آیا هیچ عقلی اجازه می‌دهد که انسان چنین خالق و پروردگاری را که این همه قدرت دارد و این همه نعمت بخشیده کنار بگذارد و به سراغ این بتهای مسخره برود؟

پس از اشاره به نعمت آفرینش، نعمتهای دیگری را که در زمین قرار داده به این انسانهای سرکش یادآوری می‌کند: او کسی است که عمران و آبادی زمین را به شما سپرد و قدرت و وسائل آن را در اختیارتان قرار داد (و استعمرکم فیها).

واژه استعمار و اعمار در لغت عرب در اصل به معنی تفویض آبادی زمین به کسی است و طبیعی است که لازمه آن این است که وسائل لازم را در اختیار او بگذارد، این چیزی است که ارباب لغت مانند راغب در مفردات و بسیاری از

مفسران در تفسیر آیه فوق گفته‌اند.

این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که منظور آن است که خداوند عمر طولانی به شما داده، ولی البته معنی اول با توجه به متون لغت صحیحتر به نظر می‌رسد.

و در هر حال این موضوع به هر دو معنی درباره قوم ثمود، صادق بوده است، چرا که آنها زمینهای آباد و خرم و سرسبز و باغهایی پر نعمت داشتند و اصولاً در کشاورزی ابتکار و قدرت فراوان به خرج می‌دادند، و از این گذشته عمرهای

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۵۱

طولانی و اندامهائی قوی و نیرومند داشتند، و در ساختن بناهای محکم پیشرفته بودند، چنانکه قرآن می‌گوید: و کانوا ینحتون من الجبال بیوتاً آمنین در دل کوهها خانه‌های امن و امان به وجود می‌آوردند (سوره حجر آیه ۸۲)

قابل توجه اینکه قرآن نمی‌گوید خداوند زمین را آباد کرد و در اختیار شما گذاشت، بلکه می‌گوید عمران و آبادی زمین را به شما تفویض کرد، اشاره به اینکه وسایل از هر نظر آماده است، اما شما باید با کار و کوشش زمین را آباد سازید و منابع آن را بدست آورید و بدون کار و کوشش سهمی ندارید. در ضمن این حقیقت نیز از آن استفاده می‌شود که برای عمران و آبادی باید به یک ملت مجال داد و کارهای آنها را بدست آنان سپرد، و وسایل و ابزار لازم را در اختیارشان گذارد.

اکنون که چنین است، از گناهان خود توبه کنید و به سوی خدا باز گردید که پروردگار من به بندگان خود نزدیک است و در خواست آنها را اجابت می‌کند (فاستغفروه ثم توبوا الیه ان ربی قریب مجیب).

استعمار در قرآن و عصر ما

همانگونه که در آیات فوق دیدیم، پیامبر خدا صالح برای ایفای نقش تربیتی خود در میان قوم گمراه ثمود آنانرا بیاد آفرینش عظیم انسان از خاک و تفویض آبادی زمین و منابع آن به او سخن می‌گوید.

ولی این کلمه استعمار با آن زیبایی خاص و کشندگی مفهوم که هم عمران و آبادی را دربر دارد و هم تفویض اختیارات و هم تهیه وسایل و ابزار، آنچنان مفهومی در عصر ما مسخ شده که درست در نقطه مقابل مفهوم قرآنی قرار گرفته.

تنها واژه استعمار نیست که به این سرنوشت شوم گرفتار شده است، کلمات زیادی چه در فارسی و چه در عربی و چه در لغات دیگر می‌یابیم که گرفتار همین

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۵۲

مسخ و تحریف و واژگونگی شده است، مانند حضارت و ثقافت و حریت در عربی و کلماتی مانند تمدن، روشنفکری آزادی و آزادگی هنرو هنرمندی در فارسی و در سایه این تحریفها هر گونه از خود بیگانگی و ماده پرستی و اسارت انسانها و انکار هر گونه واقعیت و توسعه هر گونه فساد و انجام هر کار شتابزده و بی مطالعه انجام می‌گردد.

به هر حال مفهوم واقعی استعمار در عصر ما، استیلای قدرتهای بزرگ سیاسی و صنعتی بر ملت‌های مستضعف و کم قدرت است، که محصول آن غارت و چپاولگری و مکیدن خون آنها و به یغما بردن منابع حیاتی آنان است این استعمار که چهره‌های شوم گوناگونی دارد گاهی در شکل فرهنگی گاهی فکری، گاه اقتصادی و گاه سیاسی و نظامی مجسم شود همان است که چهره دنیای امروز ما را تاریک و سیاه کرده، اقلیتی در این جهان دارای همه چیز و اکثریت عظیمی فاقد همه چیزند، این استعمار سرچشمه جنگ‌ها و ویرانیها و تبهکاریها و مسابقه کمرشکن تسلیحاتی است

واژه‌ای را که قرآن برای این مفهوم به کار برده واژه استضعاف است که درست قالب این معنی است، یعنی ضعیف ساختن به مفهوم وسیع کلمه، ضعیف ساختن فکر و سیاست و اقتصاد و هر چیز دیگر دامنه استعمار در عصر ما آنچنان گسترده است که خود واژه استعمار نیز استعماری شده است چرا که مفهوم لغوی آن کاملاً واژ گونه است. به هر حال استعمار داستان غم انگیز طولانی دارد، که می‌توان گفت سراسر تاریخ بشر را در بر می‌گیرد گرچه دائماً تغییر چهره می‌دهد ولی بدرستی معلوم نیست چه زمانی از جوامع انسانی، ریشه کن خواهد شد، و زندگی بشر بر پایه تعاون و احترام متقابل انسانها و کمک به پیشرفت یکدیگر در تمام زمینه‌ها خواهد انجامید.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۵۳

آیه ۶۲-۶۵

آیه و ترجمه

قالوا يصلح قد كنت فينا مرجوا قبل هذا اتنهئنا ان نعبد ما يعبد ءاباؤنا واننا لفي شك مما تدعونا اليه مريب ۶۲

قال يقوم اريتم ان كنت على بينة من ربى و ءاتئنى منه رحمة فمن ينصرنى من الله ان عصيته فما تزدوننى غير تخسير ۶۳
و يقوم هذه ناقة الله لكم ءاية فذروها تاكل فى ارض الله و لا تمسوها بسوء
فياخذكم عذاب قريب ۶۴

فعقروها فقال تمتعوا فى داركم ثلاثة ايام ذلک وعد غير مكذوب ۶۵
ترجمه :

۶۲ - گفتند ای صالح! تو پیش از این مایه امید ما بودی! آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند نهی می کنی؟ و ما در مورد آنچه ما را به سوی آن دعوت می کنی در شک و تردید هستیم.

۶۳ - گفت: ای قوم من! آیا اگر من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رحمت او به سراغ من آمده باشد (می توانم از ابلاغ رسالت اوسرپیچی کنم) اگر من نافرمانی او کنم چه کسی می تواند مرا در برابر وی یاری دهد؟ بنابراین (سخنان) شما چیزی جز اطمینان به زیانکاربودنتان بر من نمی افزاید

۶۴ - ای قوم من! این ناقة خداوند است که برای شما دلیل و نشانه ای است بگذارید در زمین خدا به چرا مشغول شود و هیچگونه آزاری به آن نرسانید که بزودی عذاب خدا شما را فرو خواهد گرفت.

۶۵ - (اما) آنها آن را از پای در آوردند و او به آنها گفت (مهلت شما تمام شده) سه روز در خانه هاتان متمتع گردید (و بعد از آن عذاب الهی فرا خواهد رسید) این وعده ای است که دروغ نخواهد بود.

تفسیر :

اکنون ببینیم مخالفان صالح در مقابل منطق زنده و حق طلبانه او چه

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۵۴

پاسخی دادند؟

آنها برای نفوذ در صالح و یا لاقط خنثی کردن نفوذ سخنانش در توده مردم از یک عامل روانی استفاده کردند، و به تعبیر عامیانه خواستند هندوانه زیر بغلش بگذارند، و گفتند: ای صالح تو پیش از این مایه امیدما بودی در مشکلات به تو

پناه می‌بردیم و از تو مشورت می‌کردیم، و به عقل و هوش و درایت تو ایمان داشتیم، و در خیرخواهی و دلسوزی تو هرگز تردید به خود راه نمی‌دادیم (قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا).

اما متأسفانه امید ما را بر باد دادی و با مخالفت با آئین بت‌پرستی و خدایان ما که راه و رسم نیاکان ما است و از افتخارات قوم ما محسوب می‌شود نشان دادی که نه احترامی برای بزرگان قائلی، نه به عقل و هوش ما ایمان داری، و نه مدافع سنتهای ما هستی.

راستی تو می‌خواهی ما را از پرستش آنچه پدران ما می‌پرستیدند نهی کنی؟ (اینها ان نعبد ما یعبد آباؤنا).

حقیقت این است ما نسبت به آئینی که تو به آن دعوت می‌کنی، یعنی آئین یکتاپرستی، در شک و تردیدیم، نه تنها شک داریم، نسبت به آن بدبین نیز هستیم (و اننا لفی شک مما تدعونا الیه مریب).

در اینجا می‌بینیم قوم گمراه برای توجیه غلطکاری و افکار و اعمال نادرست خود به زیر چتر نیاکان و هاله قداستی که معمولاً آنها را پوشانیده است پناه می‌برند، همان منطق کهنه‌ای که از قدیم میان همه اقوام منحرف برای توجیه خرافات وجود داشته و هم اکنون در عصراتم و فضا نیز به قوت خود باقی است. اما این پیامبر بزرگ الهی بدون آنکه از هدایت آنها مایوس گردد، و یا اینکه سخنان پر تزویرشان در روح بزرگ او کمترین اثری بگذارد، بامتانت

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۵۵

خاص خودش چنین پاسخ گفت: ای قوم من! ببینید اگر من دلیل روشنی از طرف پروردگارم داشته باشم، و رحمت او به سراغ من آمده باشد و قلب مرا روشن و فکر مرا بیدار کرده باشد، و به حقایقی آشنا شوم که پیش از آن آشنا نبوده‌ام آیا باز هم می‌توانم سکوت اختیار کنم و رسالت الهی را ابلاغ نکنم و با انحرافات و زشتیها نجنگم؟! (قال یا قوم! رأیتم ان کنت علی بینه من ربی و آتانی منه رحمة...)

در این حال اگر من مخالفت فرمان خدا کنم چه کسی می‌تواند در برابر مجازاتش مرا یاری کند (فمن ینصرنی من الله ان عصيته).

ولی بدانید این گونه سخنان شما و استدلال به روش نیاکان و مانند آن برای من جز ایمان بیشتر به زیانکار بودن شما اثری نخواهد داشت (فما تزدوننی غیر تخسیر).

بعد برای نشان دادن معجزه و نشانه‌ای بر حقانیت دعوتش از طریق کارهایی که از قدرت انسان بیرون است و تنها به قدرت پروردگار متکی است وارد شد و به آنها گفت: ای قوم من! این ناقة پروردگار برای شما، آیت و نشانه‌ای است (و یا قوم هذه ناقة الله لكم آية).

آنرا رها کنید که در زمین خدا از مراتع و علفهای بیابان بخورد (فذروها تا کل فی ارض الله)

و هرگز آزاری به آن نرسانید که اگر چنین کنید بزودی عذاب الهی شما را فرا خواهد گرفت (و لا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب الیم).

ناقه صالح

ناقه در لغت به معنی شتر ماده است، در آیه فوق و بعضی دیگر از آیات

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۵۶

قرآن، اضافه به الله شده است و این نشانه می‌دهد که این ناقة ویژگی‌هایی داشته و با توجه به اینکه در آیه فوق به عنوان آیه و نشانه الهی و دلیل حقانیت ذکر شده است، روشن می‌شود که این ناقة یک ناقة معمولی نبود و از جهت یا جهاتی خارق‌العاده بوده است.

ولی در آیات قرآن این مساله بطور مشروح نیامده است که ویژگی‌های این ناقة چه بوده است همین اندازه می‌دانیم یک شتر عادی و معمولی نبوده است. تنها چیزی که در دو مورد از قرآن آمده این است که صالح در مورد این ناقة به قوم خود اعلام کرد که آب آن منطقه باید سهم‌بندی شود، یکروز سهم ناقة و یکروز سهم مردم باشد (هذه ناقة لها شرب و لكم شرب يوم معلوم - شعراء آیه ۱۵۵ و در سوره قمر آیه ۲۸ نیز می‌خوانیم و نبئهم ان الماء قسمة بینهم کل شرب محتضر) در سوره شمس نیز اشاره مختصری به این امر آمده است، آنجا که می‌فرماید فقال لهم رسول الله ناقة الله و سقياها (شمس آیه ۱۳).

ولی کاملاً مشخص نشده که این تقسیم آب چگونه خارق‌العاده بوده، یک احتمال این است که آن حیوان آب فراوانی می‌خورده بگونه‌ای که تمام آب چشمه را به خود اختصاص می‌داده، احتمال دیگر آن است که به هنگامی که آن حیوان وارد آبشخور می‌شده حیوانات دیگر جرئت ورود به محل آب را نداشتند!

اما چگونه این حیوان از تمام آب می‌توانسته استفاده کند این احتمال هست که آب آن قریه کم بوده، مانند آب قریه‌هایی که چشمه کوچکی بیش ندارند و

مجبورند آب را در تمام شبانه روز در یک گودال مهار کنند تا مقداری

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۵۷

از آن جمع شود و قابل استفاده گردد.

ولی از طرفی از پاره‌ای از آیات سوره شعراء استفاده می‌شود که قوم ثمود در منطقه کم آبی زندگی نداشتند، بلکه دارای باغها و چشمه‌سارها و زراعتها و نخلستانها بودند، ائترکون فی ما هیهنا آمین فی جنات و عیون و زروع و نخل طلعه‌ها هضمیم (شعراء آیه ۱۴۶ تا ۱۴۸).

به هر حال همانگونه که گفتیم قرآن این مساله را در مورد ناقه صالح به طور سربسته و اجمال بیان کرده است.

ولی در بعضی از روایات که از طرق شیعه و اهل تسنن نیز نقل شده می‌خوانیم که از عجائب آفرینش این ناقه آن بوده که از دل کوه بیرون آمد و خصوصیات دیگری نیز برای آن نقل شده که اینجا جای شرح آن نیست.

به هر حال با تمام تاکیدهایی که این پیامبر بزرگ یعنی صالح درباره آن ناقه کرده بود آنها سرانجام تصمیم گرفتند، ناقه را از بین ببرند چرا که وجود آن با خارق‌عاداتی که داشت باعث بیدار شدن مردم و گرایش به صالح می‌شد، لذا گروهی از سرکشان قوم ثمود که نفوذ دعوت صالح را مزاحم منافع خویش می‌دیدند، و هرگز مایل به بیدار شدن مردم نبودند چرا که با بیدار شدن خلق خدا پایه‌های استعمار و استثمارشان فرومی‌ریخت، توطئهای برای از میان بردن ناقه چیدند و گروهی برای این کار مامور شدند و سرانجام یکی از آنها بر ناقه تاخت و با ضربه یا ضرباتی که بر آن وارد کرد آن را از پای در آورده (ففقروها).

عقروها از ماده عقر (بر وزن ظلم) به معنی اصل و اساس و ریشه چیزی است و عقرت البعیر یعنی شتر را سر بریدم و نحر کردم، و چون کشتن شتر سبب می‌شود که از اصل، وجودش برچیده شود این ماده در این معنی

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۵۸

به کار رفته است، گاهی به جای نحر کردن پی کردن شتر و یا دست و پای آن را قطع نمودن، تفسیر کرده‌اند که در واقع همه آنها به یک چیز بازمی‌گردد. و نتیجه‌اش یکی است (دقت کنید).

پیوند مکتبی

جالب اینکه در روایات اسلامی می‌خوانیم آنکس که ناقه را از پای درآورد یک نفر بیش نبود، ولی با این حال قرآن این کار را به تمام جمعیت مخالفان صالح نسبت می‌دهد و به صورت صیغه جمع می‌گوید فقروها.

این به خاطر آن است که اسلام رضایت باطنی به یک امر و پیوند مکتبی با آن را به منزله شرکت در آن می‌داند، در واقع توطئه این کار جنبه فردی نداشت، و حتی کسی که اقدام به این عمل کرد، تنها متکی به نیروی خویش نبود بلکه به نیروی جمع و پشتیبانی آنها دلگرم بود و مسلماً چنین کاری را نمی‌توان یک کار فردی محسوب داشت بلکه یک کار گروهی و جمعی محسوب می‌شود.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: و انما عقر ناقة ثمود رجل واحد فعمهم الله بالعذاب لما عموه بالرضا: ناقه ثمود را یک نفر از پای درآورد، اما خداوند همه آن قوم سرکش را مجازات کرد چرا که همه به آن راضی بودند روایات متعدد دیگری به همین مضمون و یا مانند آن از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده که اهمیت فوق العاده اسلام را به پیوند مکتبی و برنامه‌های هماهنگ فکری روشن می‌سازد، که به عنوان نمونه چند قسمت از آن را ذیلاً می‌خوانیم:

قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) من شهد امرا فكرهه كان كمن غاب عنه، و من

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۵۹

غاب عن امر فرضیه کان کمن شهده: کسی که شاهد و ناظر کاری باشد اما از آن متنفر باشد همانند کسی است که از آن غائب بوده و در آن شرکت نداشته است، و کسی که در برنامه‌ای غائب بوده اما قلباً به آن رضایت داشته، همانند کسی است که حاضر و شریک بوده.

اما علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می‌فرماید: لو ان رجلا قتل فی المشرق فرضی بقتله رجل بالمغرب لکان الراضی عند الله عزوجل شریک القاتل: هر گاه کسی در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب راضی به قتل او باشد، او در پیشگاه خدا شریک قاتل است.

و نیز از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: الراض بفعال قوم کالداخل معهم فیه و علی کل داخل فی باطل اثمان اثم العمل به و اثم الرضا به: کسی که به کار گروهی راضی باشد همچون کسی است که با آنها در آن کار شرکت کرده است، اما کسی که عملاً شرکت کرده دو گناه دارد گناه عمل و گناه رضایت

(و آن کس که فقط راضی بوده یک گناه دارد).
برای اینکه عمق و وسعت پیوند فکری و مکتبی را در اسلام بدانیم که هیچ حد و مرزی از نظر زمان و مکان نمی‌شناسد کافی است، این گفتار پر معنی و تکان دهنده علی (علیه السلام) را در نهج البلاغه مورد توجه قرار دهیم:
هنگامی که در میدان جنگ جمل بر یاغیان آتش افروز پیروز شد، ویاران علی (علیه السلام) از این پیروزی که پیروزی اسلام بر شرک و جاهلیت بود خوشحال شدند، یکی از آنها عرض کرد: چقدر دوست داشتم که برادرم در این میدان حاضر بود تا پیروزی شما را بر دشمن با چشم خود ببیند امام رو به او کرد و فرمود:

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۶۰

اهوی اخیک معنا: بگو ببینم قلب برادر تو با ما بود؟!
فقال نعم: در پاسخ گفت آری.
امام فرمود: فقد شهدنا (غم مخور) او هم با مادر این میدان شرکت داشت.
سپس اضافه فرمود: و لقد شهدنا فی عسکرنا هذا اقوام فی اصلاب الرجال و ارحام النساء سیرع بهم الزمان و یقوی بهم الایمان: از این بالاتر به تو بگویم:
امروز گروه‌هائی در لشکر ما شرکت کردند که هنوز در صلب پدران و رحم مادرانند (و به دنیا گام ننهاده‌اند!) اما بزودی گذشت زمان آنها را به دنیا خواهد فرستاد و قدرت ایمان با نیروی آنها افزایش می‌یابد.
بدون شک آنها که در برنامه‌ای شرکت دارند و تمام مشکلات و زحمات آن را تحمل می‌کنند دارای امتیاز خاصی هستند، اما این به آن معنی نیست که سایرین مطلقاً در آن شرکت نداشته باشند، بلکه چه در آن زمان و چه در قرون و اعصار آینده تمام کسانی که از نظر فکر و مکتب، پیوندی با آن برنامه دارند به نوعی در آن شریکند.
این مساله که شاید در هیچیک از مکاتب جهان نظیر و مانند نداشته باشد بر اساس یک واقعیت مهم اجتماعی استوار است و آن اینکه کسانی که در طرز فکر با دیگری شبیهند هر چند در برنامه معینی که اوانجام داده شرکت نداشته باشند اما به طور قطع وارد برنامه‌های مشابه آن در محیط و زمان خود خواهند شد، زیرا اعمال انسان همیشه پرتوی از افکار او است و ممکن نیست انسان به مکتبی پای بند باشد و در عمل او آشکار نشود.
اسلام از گام اول، اصلاحات را در منطقه روح و جان انسان پیاده می‌کند، تا

مرحله عمل، خود به خود اصلاح گردد، طبق، این دستور که در بالا خواندیم

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۶۱

یک فرد مسلمان هر گاه خبری به او برسد که فلان کار نیک باید انجام شود، فوراً سعی می‌کند در برابر آن موضع‌گیری صحیح کند و دل و جان و خود را با نیکی‌ها هماهنگ سازد و از بدی تنفر جوید، این تلاش و کوشش درونی بدون شک در اعمال او اثر خواهد گذاشت، و پیوند فکریش به پیوند عملی خواهد انجامید.

در پایان آیه می‌خوانیم: صالح پس از سرکشی و عصیان قوم و از میان بردن ناچه به آنها اخطار کرد و گفت: سه روز تمام در خانه‌های خود از هر نعمتی می‌خواهید متلذذ و بهره‌مند شوید و بدانید پس از این سه روز عذاب و مجازات الهی فرا خواهد رسید (فقال تمتعوا فی دار کم ثلاثة ایام). این را جدی بگیرید، دروغ نمی‌گوییم، این یک وعده راست و حقیقی است (ذلک وعد غیر مکذوب).

بعد

فترت

قبل